

نقش شاخص لفظی «تأکید» در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی در قرآن

علی رضوانی*

چکیده

شیوه بیان و نظم آیات قرآن، تناسب و هماهنگی میان لفظ و معنا، چینش الفاظ و عبارات و جملات، تأکیدها در الفاظ کلام الهی و نیز ترتیب و تقدّم الفاظ کلام الهی، در شمار شاخص‌هایی هستند که می‌توان مراد جدی خداوند را از طریق آنها به دست آورد. در این مقاله، «اسلوب تأکید در قرآن» و صورت‌های گوناگون آن (تأکید جمله اسمیه، تأکید جمله فعلیه و تأکید در مسندالیه) در جهت به دست آوردن اولویت‌ها و مراتب ارزش‌های اخلاقی بررسی می‌شود. شاخص لفظی و بیانی را باید در کنار سایر شاخص‌ها در نظر گرفت و از آن استمداد جست. همچنین باید نقش شاخص لفظی «تأکید» را در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی در مصادیق آیات قرآن بررسی نمود.

واژگان کلیدی

ارزش اخلاقی، شاخص لفظی، اعجاز بیانی، قرآن، شاخص تأکید، اولویت‌بندی.

طرح مسئله

قدم اول در فهم کلام الهی، دقت‌های واژه‌شناختی و آشنایی مخاطب با مفردات و تک‌تک کلمات به کاررفته در سخن الهی و نیز فهم ساختار ترکیبی و نحوی صحیح آیه است. با توجه به اصول حاکم بر ادبیات قاعده‌مند زبان عربی، فهم درست هر یک از جملات و ترکیب‌های کلامی،

*. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود، ایران. alirezavani2200@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۱

منوط به شناخت دقیق جایگاه هر یک از کلمات در یک جمله و به عبارت دیگر، ترکیب صحیح آن کلام است.

فهم قرآن کریم، اگرچه نیاز به زبان خاصی (زبان عربی) دارد، زبان و فرهنگ آن در فطرت انسان‌ها است و همگان آن را می‌فهمند. همچنین الزام در گزاره‌های اخلاقی قرآن، مبتنی بر فطریاتی است که اغلب با کمک عقل کشف می‌شوند. خدای سبحان آن را یادآوری و پند و موعظه آسان معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»؛ «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟» (قمر / ۱۷)

یکی از شاخص‌هایی که می‌توان در تعیین اولویت‌بندی فضایل اخلاقی یا رتبه‌بندی ردایل اخلاقی قرآن استفاده کرد و از آن بهره جست، «جنبه‌های لفظی و ظرافت‌ها و نکته‌های بیانی عبارات قرآن کریم» است که در کلام برخی از صاحب‌نظران، تحت عنوان «اعجاز بیانی قرآن» آمده است.

اولویت در لغت به معنای تَفَوُّق و رجحان، برتری و افضلیت می‌باشد؛ (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳ / ۳۱۳۵) یعنی اهمیت و برتری یک شی یا بیشتر، از میان دو یا چند شیء دیگر. مراد از اولویت در فضایل اخلاقی یا مراتب در ردایل اخلاقی، این است که بااهمیت‌ترین مفاهیم و رفتارهای اخلاقی، یا منفی‌ترین و مضرترین صفات و رفتارهای ضد اخلاقی از نظر قرآن را با توجه به ملاک‌هایی که ارائه می‌دهیم، به دست آوریم. ما در این مقاله درصددیم با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، نقش شاخص لفظی «تأکید» را در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی در قرآن، با ذکر مصادیقی از آیات بیان کنیم.

ابتدا لازم است ضمن تبیین اعجاز بیانی، به آرای برخی از اندیشمندان اسلامی در این باره پرداخته شود و در ادامه، بحث «اسلوب تأکید» و نحوه استفاده از این ویژگی قرآن برای اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی پیگیری شود.

الف) چيستی شاخص بیانی و اعجاز بیانی

اعجاز قرآن کریم دارای جنبه‌های متعددی، اعم از: اعجاز بیانی، اعجاز علمی، اعجاز تشریحی، اعجاز معنوی و ... است. قرآن معجزه‌ای است که اعجاز در همه ابعادش، چه در لفظ و اسلوب و بیان و چه در ترکیب و انسجام و معنا، به بالاترین حد ممکن رسیده است. این کتاب به گونه‌ای است که فصیح بودن آن در حد اعلای فصاحت، و بلیغ و رسا بودن آن نیز کامل است؛

به طوری که در قبل و بعد از ظهور اسلام، هیچ شعر، نثر یا سجعی در کلام عربی به پایه آن نرسیده است: (ر.ک: بنت الشاطی، ۱۹۸۴: ۱۰۰؛ سلامه، ۲۰۰۲: ۹)

اعجاز بیانی، بیشتر به جنبه‌های لفظی و عبارات به کاررفته و به ظرافت‌ها و نکته‌های بلاغی نظر دارد؛ گرچه در این نکته‌ها و ظرافت‌ها، معنا و محتوا نقش اصلی را ایفا می‌کند. (معرفت، ۱۳۸۸: ۳۱۵)

سبک و شیوه بیان و نظم آیات قرآن، تناسب و هماهنگی میان لفظ و معنا، چینش الفاظ و عبارات و جملات، در قالبی کاملاً جدید و منحصر به فرد بر اعراب عرضه شده و پس از آن تاکنون نیز کسی مثل و ماندش را نیاورده است؛ ولی با وجود این ویژگی، از چارچوب اسلوب‌های کلامی عرب بیرون نبوده است. صاحب کتاب الطراز عن وجوه اعجاز القرآن اعجاز بیانی را به اختصار در سه شکل ذیل قابل تصور می‌داند:

- فصاحت در الفاظی که حامل معنا است و پیچیدگی و سنگینی ندارد.

- بلاغت در معنا که محتوا در بهترین سیاق ارائه شده است؛ مانند: امثال، خبر، قصه‌ها، اوامر و نواهی و دارای ویژگی خاصی در علو معنا است.

- ساختار نظم و سیاق که بر اساس بهترین شکل موجود نظم، پایه‌ریزی شده است. (ر.ک:

علوی یمنی، ۱۴۲۹: ۳ / ۳۶۷)

بسیاری از بزرگان علم و ادب، برجسته‌ترین جنبه اعجاز قرآن را در جهت «بیانی» یاد کرده‌اند؛ از جمله: شیخ عبدالقاهر جرجانی، سکاکی و راغب اصفهانی. (معرفت، ۱۳۸۸: ۳۰۱) این جنبه اعجاز، نشان‌دهنده آن است که کتاب جاودان قرآن کریم، ساخته و بافته بشر نیست؛ بلکه علاوه بر محتوا و مفهوم، از جهت واژگان و شکل و ساختار، همه‌وهمه از ناحیه خداوند متعال و سرشار از تناسب و هماهنگی است؛ زیرا چنین سخنی از توان بشر به دور است. قرآن از همان بدو نزول، مخاطبان اولیه خود (اعراب هم عصر پیامبر ﷺ) را به هم‌اوردخواهی فراخواند؛ مبنی بر اینکه اگر گمان می‌کنند قرآن کلام خدا نیست، کلامی همتای آن بیاورند؛ (اسراء / ۸۸؛ یونس / ۳۸؛ هود / ۱۳؛ طور / ۳۴ - ۳۳؛ بقره / ۲۳) به‌ویژه اینکه آنان در خلق آثار ادبی ماندگار و به‌خصوص شعر و شاعری، سرآمد روزگار خود نیز بودند. البته نباید فراموش کرد که زیبایی قرآن کریم، دارای بطون و وجوه مختلف است و تنها پاره‌ای از این زوایای پنهان تاکنون برای بشر کشف شده است و یقیناً زوایای پنهانی هست که هنوز برای بشر پدیدار نگشته است.

از قرون اولیه هجری درباره نظم قرآن و اسلوب شگفت‌آور آن، کتاب‌هایی نوشته شده است.

جاحظ در کتاب *نظم القرآن* از وجوه اعجاز و اسرار شگفتی‌های آن بحث کرده است و زیبایی‌ها و محسنات کلام خدا را با کلام عرب مقایسه کرد برتری آن را ثابت نموده و اعجاز قرآن را در نظم و اسلوب، شگفت‌آور دانسته است که با اسلوب و روش خاص کلام منظوم و منثور عرب مباین است. (ر.ک: جاحظ، بی‌تا: ۱ / ۳۸۳) قاضی ابوبکر باقلانی به صراحت اظهار داشته که اعجاز قرآن، متعلق به بیان آن است و قرآن در بالاترین درجه از منازل بیان از تعدیل نظم و سلاست، زیبایی سخن، گوش‌نواز بودن آهنگ و روانی بر زبان قرار گرفته است. (ر.ک: باقلانی، ۱۴۰۶: ۴۱۹) عبدالقادر جرجانی پس از اصل قرار دادن نظریه نظم قرآن، جنبه‌های گوناگون زبان عربی را بررسی نموده و در این میان، بر این نکته تأکید داشته است که اعجاز قرآنی به وجوه بلاغت برمی‌گردد. (ر.ک: جرجانی، ۱۳۳۱: ۷۴) باید اذعان نمود که قرآن بزرگ‌ترین منبع رشد و تعالی ادبیات زبان عرب و فصاحت و بلاغت و انواع ظرافت‌های ادبی در زبان عرب است و این علوم در سایه آموزش فهم قرآن تکامل یافته‌اند و هر یک از دانشمندان برای کشف رموز قرآن و پرورش این علوم و به کمال رسیدن، از قرآن بهره برده‌اند.

ب) نقش اعجاز بیانی در تعیین اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی قرآن

قرآن به دلیل اینکه هماهنگ با فطرت انسان است، فهمیدن و بهره‌مندی از آن برای همگان ممکن و آسان است؛ اما همگان به‌طور یکسان از آن بهره نمی‌برند؛ زیرا معارف قرآن مراتب مختلفی دارد و هر مرتبه آن، بهره گروهی خاص است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۰؛ سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳: ۴۰۱) شاخص بیانی به‌تنهایی نمی‌تواند تعیین‌کننده نظام اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی باشد و کافی نیست؛ بلکه باید آن را در کنار سایر شاخص‌ها در نظر گرفت و در رتبه‌بندی فضایل و رذایل اخلاقی از آن استمداد جست.

حال برای اثبات تأثیر شاخص لفظی - بیانی در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی، لازم است چند

مقدمه ذکر شود:

اول. قرآن مجید از جانب خداوند حکیم بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است؛ خداوندی که افعالش از روی حکمت و درنهایت کمال و درستی است (هود / ۱؛ نمل / ۶؛ فصلت / ۴۲؛ دخان / ۴) و هیچ ناقضی نمی‌تواند آن را نقض کند و هیچ عامل وهنی نمی‌تواند آن را موهون سازد و نیز از ناحیه عالم مطلق است. پس هیچ دروغی در اخبار آن نیست و هیچ خطایی در قضاوتش راه ندارد.

دوم. قرآن دارای مراتب مختلف است که مرتبه اعلایش (أمُّ الكتاب) نزد خداوند سبحان

است: (ر.ک: طیب، ۱۳۷۸: ۱۲ / ۹) «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ؛ و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پرحکمت است»؛ (زخرف / ۴) اما مرتبه نازلش (عندالناس) و به صورت کتاب و لفظ «عربی روشن» (شعراء / ۱۹۵، نحل / ۱۰۳) ظهور کرده که الفاظ و ظواهرش به دلیل هماهنگی با فطرت انسان‌ها، فهمیدن و بهره‌مندی از آن برای همگان میسر است: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛ این (قرآن) برای مردم، بیانی و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است». (آل عمران / ۱۳۸)

سوم. قرآن کریم به تدبیر در محتوای آن دعوت نموده است:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛ آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» (محمد / ۲۴) یا در آیاتی دیگر (نساء / ۸۲؛ ص / ۲۹) به این مضمون اشاره شده است. طبیعی است که اگر تدبیر و ژرف‌اندیشی متن قرآن، بازیافت معرفتی و هدایتی ثمربخش نداشته باشد، دستور دادن به تدبیر از سوی خدای حکیم، لغو خواهد بود.

چهارم. انسان‌ها اگرچه دارای فرهنگ مشترک فطری هستند، در هوشمندی و مراتب فهم یکسان نیستند؛ برخی از مخاطبان قرآن، ساده‌اندیش و برخی حکیمان فرزانه و ژرف‌اندیشان باریک‌بین هستند؛ به همین دلیل، این کتاب جهان‌شمول الهی، معارف بلند خود را در ساحت‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی، عقلانی و عاطفی و مادی و معنوی انسان، با روش‌های متفاوت و در سطوح گوناگون بیان کرده تا همگی مردم بتوانند از آن بهره و حظ کافی را ببرند. اقتضای رسیدن به این مقصود، استفاده از سبک‌های متنوع و شیوه‌های گوناگون بیانی است که قرآن به نحو عالی و شگفت‌انگیزی از عهده چنین کاری برآمده است.

پنجم. قرآن به زبان قوم خود نازل شده و سندی مکتوب از الفاظ رایج در زبان عرب به سبک مخصوص خود است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ (نحل / ۱۰۳) و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند: جز این نیست که بشری به او می‌آموزد. (نه چنین نیست، زیرا) زبان کسی که (این) نسبت را به او می‌دهند، غیرعربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است». (ر.ک: شعراء / ۱۹۵؛ یوسف / ۴؛ رعد / ۳۷؛ طه / ۱۱۳؛ زمر / ۲۸؛ فصلت / ۳؛ شوری / ۷؛ زخرف / ۳؛ احقاف / ۱۲) قرآن خالی از معایب اسلوب‌های رایج زبانی است؛ بلکه دربردارنده تمام محاسن اسلوب کلامی می‌باشد و هیچ نثر فصیحی با آن رقابت نمی‌کند. نفس ترکیب واژه‌ها و ساختن کلمات، ارتباط واژه‌ها و جملات که همدیگر را تکمیل می‌کند، در نهایت ظرافت و تصویر فنی است. (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۸: ۳۰۱ - ۲۹۹)

ششم. فهم آیات قرآن بر اساس شیوه‌ای که از خود قرآن به دست می‌آید، کاملاً در چارچوب قواعد زبان عربی ممکن است و ما در تفسیر و برداشت از آیات قرآن، نیاز نداریم که از محدوده قواعد رایج زبان عربی بیرون رویم. از این رو برای فهم کلام الهی و استخراج اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی، ناگزیر از این قواعد هستیم.

در نتیجه یکی از شاخص‌هایی که می‌توان از طریق آن، مراد جدی خداوند را در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی به دست آورد، «نوع بیان خداوند» است. البته شاخص لفظی و بیانی، شامل موارد زیادی است؛ از جمله: الف) فصاحت الفاظ و زیبایی واژگان و عبارات؛ ب) بلندای معانی و ژرفای بلاغت؛ ج) زیبایی نظم و دلپذیری چینش؛ د) اسلوب نو و شیوه بیانی ویژه. (عظیم‌زاده اردبیلی، ۱۳۸۰: ۲۱۷)

ما در این مقاله، خصوصاً «اسلوب تأکید در قرآن» و صورت‌های مختلف آن (تأکید جمله اسمیه، تأکید جمله فعلیه، تأکید در مسندالیه) را در جهت به دست آوردن اولویت‌های ارزش‌های اخلاقی بررسی خواهیم کرد:

د) روش‌ها و اسلوب تأکید در آیات قرآن

یکی از روش‌هایی که قرآن کریم در افاده تعالیم والایش، از آن بهره جسته است، «روش تأکید» است که با صور مختلف در اوج شیوایی و زیبایی بیان گردیده است. تأکید در انتقال مفهوم و تأثیر گفتار، نقش بسزایی دارد. از جمله دلایلی که تأکید در کلام خداوند آمده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تقویت یک معنا و مفهوم در ذهن مخاطبان، رفع ابهام و شک، دفع توهم مجاز بودن، افاده عموم و شمول یک مفهوم برای همه افراد، تهدید و تشدید در مطلب به سبب شدت و ضعف انکار یا غفلت مخاطب، طولانی شدن سخن و یادآوری مخاطبان نسبت به هدف. (ر.ک: زرکشی، ۱۴۳۰: ۱۶ / ۳ - ۱۵) در ادامه به شرح و بسط برخی اسلوب و روش‌های تأکید قرآن در الفاظ و معانی که در اولویت‌بندی ارزش‌های اخلاقی مؤثر است، با ذکر شواهدی از آیات قرآن کریم می‌پردازیم تا بدین وسیله بهتر بتوانیم به مراد جدی خداوند نائل شویم.

در یک تقسیم‌بندی کلی، روش‌های تأکید در قرآن را می‌توان در سه جهت بررسی کرد:

۱. تأکید جمله اسمیه؛ ۲. تأکید جمله فعلیه؛ ۳. تأکید در مسندالیه. حال به شرح و توضیح هر یک می‌پردازیم:

یک. تأکید جمله اسمیه

۱. آوردن «إِنَّ» و «أَنَّ» بر سر جمله اسمیه و فعلیه؛ همزه «إِنَّ» در صورتی مفتوح می‌گردد که بتوان مصدر را جایگزین آن ساخت و هرگاه نتوان مصدر را جایگزین آن نمود، همزه آن مکسور می‌گردد و اگر هر دو حالت (جایگزینی و عدم جایگزینی) جمع گردد، فتح و کسر، هر دو جایز است. (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵: ۱۶۴ - ۱۶۳) مانند کلام الهی: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (هود / ۷۵) زیرا ابراهیم، بردبار و نرم‌دل و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود. «یا آیه شریفه: «فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...» (روم / ۶۰) پس صبر کن که وعده خدا حق است...».

صاحب کتاب البرهان به نقل از عبدالقاهر جرجانی در *دلایل الاعجاز* می‌فرماید: «إِنَّ» در تأکید، بسیار قوی‌تر از «لام» است و بیشتر در جواب واقع می‌شود. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۲۰)

۲. آوردن آلا؛ آلا مرکب از همزه استفهام و لای نفی است و برای تحقیق جمله بعدش می‌آید و این معنای تأکید است. زمخشری گفته است: جمله بعد از آن، جز مصدری که از آن تلقی قَسَم می‌شود، واقع نمی‌شود؛ (همان: ۴۳۰: ۴ / ۲۶۱) مانند آیه شریفه: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ (یونس / ۶۲) آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.» یا «وَقَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ؛ (بقره / ۱۳) می‌گویند: آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند؛ ولی نمی‌دانند.» در این آیه، کسانی که ایمان مؤمنان را تمسخر می‌کنند، به شدت مورد توبیخ هستند؛ چراکه با چند تأکید، آنها خود، سفیه دانسته شده‌اند: «أَلَا»، «إِنَّ» و «هُم». پس تمسخر ایمان مؤمنان، جز رداییلی است که به شدت تقبیح و سرزنش شده است.

۳. آوردن آما شرطیه تفصیلیه؛ آما حرفی است که معنای شرط دارد و به همین جهت، با «فاء» جواب همراه است و فایده آن در کلام، تأکید بیشتر است و اگر اسم بعدش مرفوع باشد، مبتدا است و اگر منصوب باشد، عامل نصب آن بنا بر قول صحیح‌تر «فاء» است؛ (معصومی طهرانی، ۱۴۱۰: ۳۷ - ۳۶) مانند سخن الهی: «أَمَّا السَّائِبَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ؛ (کهف / ۷۹) اما کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند.» و آیه شریفه: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ...؛ (ضحی / ۱۰ - ۹) و آما (تو نیز به پاس نعمت ما) یتیم را میازار. و گدا را مَرَان ...». این آیات ضمن برشمردن عنایات الهی نسبت به رسول خدا ﷺ با تأکید زیادی (آما؛ تقدیم مفعول به) خواسته است «یتیم را از خود مران و سائل مستمند را زجر مکن» و این مسئله، حاکی از اهمیت دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی یتیمان است. البته این

حکم همگان را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۷ / ۱۰۶)

۴. آوردن لام ابتدا؛ لام ابتدا مفتوح است و برای تأکید می‌آید. در نتیجه به منظور برطرف ساختن شک شنونده عنوان می‌شود و بر سر مبتدا و خبر داخل می‌گردد و همواره صدارت طلب است، مگر آنکه آغازگر جمله، یکی از حروف مشبیه بالفعل باشد. (ر.ک: معصومی طهرانی، ۱۴۱۰: ۱۲۰؛ زرکشی، ۱۴۳۰: ۴ / ۳۶۰) وقتی لام ابتدا بر سر خبر آن درآید، «مُزَحَلَقَه» نامیده می‌شود؛ مانند آیه شریفه: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره / ۴۵) از شکیبایی و نماز یاری جوید. و به راستی این (کار) گران است، مگر بر فروتنان.» مستفاد از آیه شریفه، این است که خشوع اهمیت بسیار زیادی دارد که بدون وجود آن، قطعاً استمداد از نماز و روزه دشوار است.

فخر رازی ذیل آیه شریفه:

وَإِنْ كَلَّا لَمَّا لِيُوقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (هود / ۱۱۱)
و قطعاً پروردگارت (نتیجه) اعمال هر یک را به تمام (و کمال) به آنان خواهد داد،
چراکه او به آنچه انجام می‌دهند آگاه است.

یادآور می‌شود که در این آیه، چندین تأکید گرد آمده که خود وی تا هفت مورد را برمی‌شمارد. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۰۵)

۵. آوردن لام جحد؛ ضابطه لام جحد که بعد از جحد (نفی) واقع می‌شود، این است که اگر ساقط شود، کلام بدون آن تمام شده، مختل نمی‌شود. این لام فقط برای تأکید نفی است. (ر.ک: زرکشی، ۱۴۳۰: ۴ / ۳۷۰؛ معصومی طهرانی، ۱۴۱۰: ۱۲۸) مثل آیه شریفه: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه / ۷۰) خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند؛ ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند.»

۶. آوردن تأکید لفظی یا معنوی؛ در تأکید لفظی، لفظ تکرار می‌شود که یا در اسم است یا در فعل و یا در جمله. تأکید معنوی با الفاظی همچون: «نفس، عین، کل، أجمع، جميع، كلا و كلتا» می‌آید و فایده‌اش رفع توهّم مجاز و عدم شمول است. (ر.ک: شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۳۲ - ۳۳۰؛ ۲۹۷ - ۲۸۹) در اسم، مانند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعیه / ۱۱ - ۱۰) سه دیگر، آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده‌اند. اینان مقربان‌اند.»

در فعل مانند: «فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤِيدًا» (طارق / ۱۷) پس کافران را مهلت ده، اندک مهلتشان ده.» در این آیه، مضمون جمله سه بار تکرار شده است: مَهَّلَ الْكَافِرِينَ، أَمْهَلُهُمْ، رُؤِيدًا،

که مصدر ترخیم‌شده «ارواد» است و مفعول مطلق تأکیدی و در حکم تکرار است. طبرسی و زمخشری می‌گویند: خداوند اراده تأکید کرده و از تکرار کراهت داشته است. به همین سبب، لفظی آورده است که با لفظ اول مخالف باشد و چون می‌خواسته تأکید بیشتر را برساند، معنای آن را آورده و لفظ را وانهاد و فرموده است: رُوِيْدًا؛ یعنی اِمِهَالًا يَسِيرًا. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۷۳۷) در اسم فعل، مانند: «هَيَّاتِ هَيَّاتِ لِمَا تُوعَدُونَ» (مؤمنون / ۳۶) این وعده‌ای که به شما داده شده، بعید است، بعید است.

در جمله، مانند: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکواثر / ۴ - ۳) حقا که به‌زودی خواهید دانست. باز هم حقا که به‌زودی خواهید دانست.

تأکید معنوی، مانند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (حجر / ۳۰) فرشتگان همگی سجده کردند». ۷. زیاد کردن بنای کلمه؛ زرکشی ذیل آیه شریفه: «فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ آخِذًا مِّنْهُمُ مَّقْتَدِرًا» (قمر / ۴۲) ما نیز آنها را فروگرفتیم چون فروگرفتن پیروزمندی مقتدر. می‌فرماید: اگر خداوند به جای مقتدر، کلمه قادر را به کار می‌برد، هرگز این کلمه نمی‌توانست آن معنایی را که مقتدر افاده می‌کند، به مخاطب القا کند؛ زیرا مقتدر بر قدرتمندی اطلاق می‌شود که هیچ موجودی از تحت سلطه اقتدار او خارج نیست. ایشان همچنین معتقد است لفظ «وَاصْطِير» در سوره قمر، بسیار بلیغ‌تر از «اصیر» می‌باشد؛ همان‌طور که زیاد کردن تشدید، کلام را بلیغ‌تر از نیاوردن آن و مؤکدتر می‌کند. پس «سَتَّارًا» و «غَفَّارًا» از سَاتِر و غَافِر دارای تأکید بیشتر و بلیغ‌تر است و به همین دلیل خداوند فرموده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (نوح / ۱۰) سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است. برخی معنای رحمان را بر معنای رحیم - به سبب زیادی بنا - ترجیح داده‌اند. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۳ / ۳۹ - ۳۸)

۸. آوردن سوگند و قَسَم در کلام؛ سوگند اسلوبی گفتاری است که از نظر ادبی، ویژگی‌ها و احکام خاص خود را دارد و کتب ادبی و لغوی به آن پرداخته‌اند. زرکشی یکی از اسلوب‌های تأکید را سوگند یاد می‌کند و می‌نویسد:

سوگند در نزد نحویان جمله‌ای است که با آن خبر، مورد تأکید قرار می‌گیرد. حتی آنها گفتار خداوند متعال: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ». (منافقون / ۱) را سوگند شمرده‌اند؛ گرچه در آن اخبار از گواهی دادن خداوند بر کذب منافقان است؛ اما چون برای تأکید خبر آمده، قَسَم نامیده شده است. (همان، ۴۵)

ظاهر کلام منافقان مطابق با واقع است؛ اما خداوند آنها را جز دروغگویان برمی‌شمرد؛ یعنی خداوند با دو تأکید: (قسم؛ ل در لَکَاذِبُونَ) تصریح کرده که منافقان با وجود تطابق کلامشان با واقع، دروغگو هستند؛ در واقع دایره کذب با این تأکید، وسیع‌تر بیان شده است.

۲۳ سوره از سوره‌های قرآن با سوگند آغاز شده است. در ۴۴ سوره در ضمن ۱۰۴ آیه، ۱۱۸ سوگند آمده و از این تعداد، تنها در ۳۳ سوره، ۹۵ مورد از آن، سوگندهای آفریدگار جهان است. (هاشم‌زاده هریسی، ۱۳۷۳: ۲۳ - ۲۴)

سوگند در میان اسلوب‌های تأکید، بالاترین درجه را دارد. سوگند یاد کردن برای درجات ضعیف هر گروه مؤمن و منکر، ثمربخش است و حتی مؤمنان راستین را نیز اطمینان بیشتری خواهد بخشید و در برابر معاندان لجوج، دست‌کم، حجت خواهد بود.

۹. آوردن لام جواب قَسَم؛ کلام و جمله‌ای که قسم برای آن آورده شده است و هدف از آن را تشکیل می‌دهد، در اصطلاح «مُقَسَّمٌ لَهُ» (جواب قسم) گفته می‌شود. لام جواب قَسَم، در جواب قَسَم مذکور یا محذوف می‌آید و مانند خود قسم، متضمن تأکید است؛ به‌ویژه آنگاه که با «قَدْ» و نون تأکید همراه گردد که تأکید دوجندانی را به مخاطب القا می‌کند؛ مانند: «لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا...» (آل عمران / ۱۸۶) قطعاً در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) از کسانی که به شرک گراییده‌اند، (سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید، ... افعال مؤکد به «لام» و «نون» تَبْلُوَنَّ و تَسْمَعَنَّ، لزوم حتمی این آزمایش‌ها و گرفتاری‌ها را می‌رساند. آزمایش‌ها و ابتلاهایی که در متن زندگی و نفوس واقع می‌شود. (ر.ک: طالقانی، ۱۳۶۲: ۵ / ۴۴۳)

۱۰. آوردن کَلَّا؛ صاحب‌البرهان به نقل از سیبویه می‌گوید: «کَلَّا» حرف ردع و زجر است و به نقل از صفار می‌گوید: «کَلَّا» یا برای ردِّ ماقبل یا برای ردِّ مابعدش می‌آید؛ مانند سخن خداوند که می‌فرماید: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ (تکواثر / ۴) حقا که به‌زودی خواهید دانست. باز هم حقا که به‌زودی خواهید دانست.» این آیه برای ردِّ ماقبلش آمده است. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۴ / ۳۳۸) همچنین گفته شده که در آن، معنای تهدید و وعید است و به همین دلیل، «کَلَّا» فقط در سوره‌های مکی وارد شده است؛ چون آیات تهدید و وعید اکثراً در مکه نازل شده است. در اندیشه برخی، «کَلَّا» به معنای «حَقًّا» است که به سبب تأکید بعدش، به‌وسیله آن کلام شروع می‌شود. البته برخی هم آن را به معنای «أَلَّا استفتاحیه» می‌دانند. (همان، ۳۴۱)

۱۱. آوردن ضمیر شأن و قصه؛ یعنی ضمیر غایب مفردی که کنایه از شأن است؛ به این معنا که امری که درباره آن سخن یا مطلبی گفته می‌شود، مانند: «هُوَ اللَّهُ رَحِيمٌ» و غرض از آن، تعظیم و مهم بودن کاری است؛ مثل اینکه گوینده، این امر را در مرتبه نخست به طور مبهم به وسیله ضمیر بیان می‌کند تا شنونده را به اهمیت آن آگاه سازد و آنگاه آن را به جمله‌ای که از بین‌برنده شک و ابهام است، تفسیر می‌کند؛ (شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۲۴) مانند کلام الهی: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...» (طه / ۱۴) خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست...».

۱۲. آوردن ضمیر فصل یا عماد؛ این ضمیر دارای فایده لفظی و معنوی است؛ فایده لفظی آن، تشخیص خبر از تابع صفت است و فایده معنوی آن، اقتضار مسند بر مسندالیه و یا اقتضار مسندالیه بر مسند می‌باشد و اگر این اقتضار و اختصاص بدون کمک گرفتن از این ضمیر فهمیده شود، می‌توانیم آن را ضمیر تأکید به شمار آوریم؛ مانند آیه شریفه:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (نحل / ۱۲۵)

زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند، آگاه‌تر است و هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.

گاهی هر سه فایده باهم جمع می‌شود، مانند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره / ۵) و خود رستگاران‌اند». (ر.ک: شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۸۱)

۱۳. آوردن حرف لکن؛ این ادات برای تأکید جمله می‌آید و گفته شده که برای تأکید همراه با استدراک ذکر می‌شود. (ر.ک: زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۲۲؛ ۴ / ۴۱۷ - ۴۱۴) مانند سخن خداوند: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...» (بقره / ۲۷۲) هدایت آنان بر عهده تو نیست؛ بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند...».

۱۴. تذبیل؛ یکی از اقسام اطناب (افزونی لفظ بر معنا برای فایده‌ای یا ادا کردن معنا، با عبارتی فراتر از حد معمول بلیغان متوسط) است؛ یعنی اینکه به دنبال جمله، یک جمله مستقل دیگری آورده می‌شود. این جمله، معنای جمله اول را فرامی‌گیرد و منطوق یا مفهومی را تأکید می‌کند؛ مانند: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء / ۸۱) بگو: حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود» که عبارت «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» تذبیل است و معنای مستقل دارد و منطوق جمله پیشین را تأکید می‌کند. یا آیه شریفه: «ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ» (سبا / ۱۷) آنها را که ناسپاس بودند، این چنین جزا دادیم. آیا ما جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟» که در این آیه، «وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ» تذبیل است. (هاشمی، بی‌تا: ۲۳۲ - ۲۳۱)

دو. تأکید جمله فعلیه

۱. آوردن قَد بر سر فعل ماضی و مضارع؛ صاحب البرهان آن را حرف تحقیق و دارای معنای تأکید می‌داند؛ مانند آیه شریفه: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران / ۱۰۱) و هر که به خدا تمسک جوید، به راه راست هدایت شده است.» وی به سخن زمخشری اشاره کرده، می‌فرماید: معنای آیه این است که هدایت لامحاله و به یقین حاصل خواهد شد. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۳۱؛ ۴ / ۳۳۰) در نتیجه تمسک جستن به خداوند، هدایت‌کننده به صراط مستقیم است.

جوهری از خلیل نقل می‌کند که «قَد» بر سر فعل آورده نمی‌شود، مگر آنکه شنونده را مشتاق شنیدن آن کند. این حرف بر سر فعل مضارع به شرط مجرد بودنش از جازم و ناصب و حرف تنفیس داخل می‌شود و با قرینه، معنای تأکید می‌دهد؛ (همان: ۲ / ۴۳۱) مانند: «قَدْ نَعَلِمُ إِثْمَهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ» (انعام / ۳۳) می‌دانیم که سخنشان تو را اندوهگین می‌سازد.» علم الهی خود قرینه‌ای بر آن است که «قَد» در این آیه، نه به معنای تقلیل، که به معنای حقیقت و قطع است.

۲. نون تأکید ثقیله و خفیفه؛ که در حقیقت به منزله دو یا سه بار ذکر کردن فعل است. گفته شده که این دو نوع برای تأکید فعل در مقابل تأکید اسم به «إِنَّ» و «لَا» است؛ (همان: ۴۳۴ - ۴۳۳؛ ۴ / ۴۵۴) مانند: «لَمَّا آتَيْنَاكَ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكَ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...» (آل عمران / ۸۱) شما را کتاب و حکمت داده‌ام، به پیامبری که آیین شما را تصدیق می‌کند و به رسالت نزد شما می‌آید، بگروید و یاری‌اش کنید...».

۳. آوردن «لَنْ» بر سر فعل برای تأکید نفی؛ که در برابر «إِنَّ» در تأکید اثبات است. پس اگر کسی بگوید: «لَا اَبْرَحَ» و بخواهد آن را مؤکد نماید، می‌گوید: «لَنْ اَبْرَحَ». زمخشری می‌گوید: «لَنْ»، برخلاف «لَا» بر استغراق در زمان آینده دلالت می‌کند؛ (همان: ۲ / ۴۳۴) مانند: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيمٌ» (آل عمران / ۹۲) هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست.» یا «فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِيسٰٓيَا» (مریم / ۲۶) و امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گوییم.» معنای نفی ابد، از «لَنْ» استفاده نمی‌شود؛ بلکه از دلیلی خارج اثبات می‌شود؛ همان‌طور که آیه شریفه: «فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِيسٰٓيَا»، معنای نفی ابد نمی‌دهد و در مقابل، «لَا» گاهی معنای نفی ابد می‌دهد؛ (همان: ۲ / ۴۳۶ - ۴۳۵) مانند: «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...» (بقره / ۲۵۵) نه خواب سبک او را فرامی‌گیرد و نه خواب سنگین...».

۴. آوردن مفاعیل مطلق تأکیدی، نوعی و عددی؛ تأکید کلام به وسیله مفعول مطلق تأکیدی،

بدان جهت است که خود، نوعی از تکرار است که در واقع به جای تکرار دوباره فعل می‌آید. پس در آنجا که گفته می‌شود: «ضَرَبْتُ ضَرْبًا»، در واقع جمله چنین بوده: «ضَرَبْتُ ضَرَبْتُ؛ (همان: ۴۰۷) مانند آیات شریفه: «قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا؛ (اسراء / ۶۳) گفت: برو، جزای تو و هر کس که پیرو تو گردد، جهنم است که کیفری تمام است» یا: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...؛ (یوسف / ۵) (یعقوب) گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند...».

گاهی اسم منصوب، جانشین مفعول مطلق تأکیدی می‌شود؛ مانند: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ؛ (یونس / ۳۶) و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد. هر آینه خدا به کاری که می‌کنند، آگاه است».

این حذف، منافاتی با تأکید ندارد؛ چنان که بسیاری مفعول مطلق نوعی را نیز مفید تأکید دانسته‌اند.

۵. حال مؤکد عامل خود؛ یعنی آوردن حال ثابتی که مؤکد عامل خود است؛ (همان: ۲ / ۴۱۶) مانند آیه شریفه: «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْبُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ (عنکبوت / ۳۶) گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید و در زمین به تبهکاری مکشید».

۶. مقدم کردن مسندی که باید مؤخر باشد؛ این خود، نوعی حصر و مفید تأکید است؛ مانند: «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا...؛ (آل عمران / ۱۴۷) و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهان ما و زیاده‌روی ما در کارمان را بر ما ببخش...» یا: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا؛ (مریم / ۶۳) این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزگار باشند، به میراث می‌دهیم» که خود نوعی حصر و مفید تأکید است.

۷. آوردن لا زائد بعد از آن مصدریه؛ مانند آیه شریفه: «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...؛ (حدید / ۲۹) تا اهل کتاب بدانند که به بخشایش خداوند هیچ دسترس ندارند...» که به معنای «يعلم» می‌باشد و سبب این، زیادت تأکید است؛ یا مانند: «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ...؛ (اعراف / ۱۲) خدا گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن بازداشت؟...» که زیادت «لا» افاده تأکید می‌کند. (همان: ۳ / ۹۰ - ۸۹)

۸. آوردن «باء» بر سر خبر لیس؛ مانند: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؛ (تین / ۸) آیا خدا داورترین داوران نیست؟» یا: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ (زمر / ۳۶) آیا خدا کفایت‌کننده بنده‌اش نیست؟» (همان: ۹۵)

۹. تکرار «لَا» عطف؛ که برای تأکید نفی است؛ مانند: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ» (نور / ۳۷) مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاران و زکات دادن بازشان ندارد».

سه. تأکید در مسندالیه

۱. آوردن ضمیر مبتدا بر سر جمله؛ به همین دلیل، گفته شده که خودش افاده حصر می‌کند؛ مانند: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره / ۴) که معنای آن این است: «لَا يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا هُمْ» یا آیه شریفه: «أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ» (انبیاء / ۲۱) آیا در زمین خدایانی برگزیده‌اند که مردگان را از گور برمی‌انگیزند؟» که معنای آن این است: «لَا يَنْشِرُهُ إِلَّا هُمْ». (همان: ۲ / ۴۲۷)

۲. آوردن بدل؛ هدف بدل، ایضاح پس از ابهام است و فایده آن، بیان و تأکید کلام می‌باشد؛ بیان بودن بدل به دلیل رفع ابهام موجود در مُبْدَلُ مِنْهُ است و تأکید بودنش از آن روست که چون در نیت تکرار عامل است، گویی از دو جمله است و بر آنچه اولی دلالت نموده، دلالت می‌کند؛ (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲ / ۲۲۴؛ زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۶۷) مانند: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا * حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَثْرَابًا * وَكَأَسَافًا دِهَاقًا» (نبأ / ۳۴ - ۳۱) پرهیزگاران را جایی است در امان از هر آسیب، بستان‌ها و تاکستان‌ها، و دخترانی همسال، با پستان‌های برآمده، و جام‌های پر» یا مانند: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...» (آل عمران / ۹۷) در آن، نشانه‌هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است ... «مقام» بدل اشتمال از «آیات» می‌باشد که مرفوع است.

۳. آوردن عطف بیان؛ که قائم مقام نعت و تأکید است. عطف بیان در توضیح و برطرف کردن اشتراک موجود در آن، مثل صفت است؛ ولی فرق آن با صفت در این است که عطف بیان با اسمی مخصوص وضع شده تا بر توضیح دلالت کند، گرچه در غیر توضیح دادن (مثل مدح) هم استعمال می‌شود؛ اما صفت بر معنایی که در متبوع آن وجود دارد، دلالت می‌کند؛ مثل: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ...» (مائده / ۹۷) خدا کعبه، بیت‌الحرام، را با ماه حرام و قربانی بی‌قلاده و قربانی با قلاده قوام کار مردم گردانید ...» یا: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحَدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَىٰ تُمَّ تَتَفَكَّرُونَ...» (سبأ / ۴۶) بگو: شما را به یک چیز اندرز می‌دهم: دود و یک‌یک برای خدا قیام کنید. سپس ببیندیشید. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۷۸ - ۴۷۶)

۴. ذکر نعت؛ نعت تابعی است که یا بر صفتی از صفات منوع خود دلالت می‌کند که به آن «نعت حقیقی» می‌گویند، یا نعت از صفات متعلق منوع است که به آن «نعت سببی» گفته می‌شود.

فایده آن در اسمای نکره، تخصیص متبوع، و در اسمای معرفه، ایضاح است یا اینکه به منظور دلالت بر تأکید آورده می‌شود؛ (شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۸۱) مانند: «فَإِذَا تُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ» (حاقه / ۱۳) چون یک‌بار در صور دمیده شود. یکی از اقوال در فواید «واحد» تأکید ذکر شده است. یا: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ...» (انعام / ۳۸) هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با بال‌های خود در هوا نمی‌پرد، مگر آنکه چون شما امت‌هایی هستید ...» زمخشری «يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ» را مفید تأکید می‌داند. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۴۴)

۵. آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر؛ عالمان نحوی تصریح کرده‌اند که کاربرد ضمیر، برای رعایت اختصار در کلام است؛ ولی گاه به جای استفاده از ضمیر، باز هم اسم ظاهر به کار می‌رود تا تأکید را بفهماند؛ مانند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ» (اخلاص / ۲ - ۱) بگو: او خدایی است یکتا. خدای صمد. یا گاهی قصد، تقویت انگیزه مأمور و از این قبیل است؛ مانند: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران / ۱۵۹) و چون قصد کاری کنی، بر خدای توکل کن، که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد. هدف در این آیه، تقویت انگیزه مأمور است. که با محبت خداوند به متوکلان رقم می‌خورد؛ درواقع توکل به خداوند، انسان را محبوب الهی می‌کند و خداوند با تکرار نام خود، بر محبت خود نسبت به متوکلان تأکید می‌کند و این تأکید خداوند بر محبوبیت بندگان، می‌تواند قرینه‌ای بر اولویت صفت توکل باشد. یا گاهی به قصد بزرگ شمردن مطلب است؛ مانند: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (عنکبوت / ۱۹) آیا نمی‌بینند که خدا چگونه مخلوق را می‌آفریند و پس از نیستی بازش می‌گرداند؟ این کار بر خدا آسان است. (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲ / ۲۳۳ - ۲۳۰) در هر یک از حالات پیش گفته، تکرار ضمیر به‌تنهایی، بیانگر توجه ویژه خداوند به مطلب است.

۶. باب اشتغال؛ یعنی اینکه اسمی مقدم، و فعلی مؤخر گردد که در ضمیر عمل می‌کند و آن ضمیر نیز به اسم مقدم برگردد یا اینکه فعل در اسمی عمل کند که مضاف به اسم سابق باشد؛ (شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۹۷ - ۱۹۱) مانند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳) این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان، نه خواهان برتری‌جویی هستند و نه خواهان فساد، و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

۷. تأکید کردن ضمیر؛ ضمیر متصل به وسیله ضمیر منفصل تأکید می‌شود؛ مثلاً در بحث عطف گفته شده است که اگر اسم ظاهر بر ضمیر مرفوع متصل عطف شود، باید ابتدا با ضمیر منفصل تأکید شود؛ (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۲۵) مثل: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ». (بقره / ۳۵)

۸. آوردن تأکید لفظی یا معنوی برای مسندالیه؛ مانند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ (حجر / ۳۰) فرشتگان همگی سجده کردند».
۹. محصور کردن مسندالیه؛ مانند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...؛ (فاطر / ۲۸) هرآینه از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند...».
۱۰. آوردن نکره در سیاق نفی؛ که افاده عموم می‌کند و این خود، نوعی تأکید ضمنی است، مانند: «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...؛ (بقره / ۲۵۵) نه خواب سبک او را فرامی‌گیرد و نه خواب‌سنگین...».
۱۱. آوردن لاءِ نفی جنس بر سر مسندالیه؛ که چون نفی عموم افراد یک جنس را می‌رساند، بیانگر نوعی تأکید است؛ مانند: «وَكَوْلًا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...؛ (کهف / ۳۹) چرا آنگاه که به باغ خود در آمدی، نگفتی: هر چه خداوند خواهد، و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست؟...».
۱۲. آوردن حروف زائد بر سر مسندالیه؛ حروف زائد شش حرف‌اند: «إِنْ، أَنْ، مَا، لَا، مِنْ، بَاء» مثلاً «إِنْ» بعد از «ماء» نافیه و بعد از «أَلَا» استفتاحیه و قبل از «لَاي» نافیه به‌عنوان زائد، تأکیدکننده معنا قرار می‌گیرد، یا «بَاء» برای تأکید نفی و ایجاب می‌آید؛ (شرتونی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۶ - ۳۹۵) مانند: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْبَعِيدِ؛ (آل عمران / ۱۸۲) وگرنه خداوند به بندگان ستم روا نمی‌دارد».
۱۳. آوردن واو زائد؛ که به عقیده برخی از علمای نحوی از جمله زمخشری، مفید تأکید است؛ مثل: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ؛ (حجر / ۴) هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم، مگر آنکه زمانی معلوم داشت».
- ضابطه این تأکید، آن است که بر سر جمله‌ای آورده شود که آن جمله، صفت نکره است. (زرکشی، ۱۴۳۰: ۲ / ۴۶۴)

نتیجه

یکی از شاخص‌هایی که می‌توان از طریق آن، مراد جدی خداوند را در اولویت‌بندی و سلسله‌مراتب ارزش‌های اخلاقی به دست آورد، «نوع بیان خداوند و تأکیدات در الفاظ کلام الهی و نیز ترتیب و تقدّم الفاظ کلام الهی» است. تأکید به سبب اغراض و فوایدی که بر آن مترتب است، یکی از اسالیب بسیار مهم و مؤثر در بیان معانی و تقریر و تثبیت آن در ذهن و اندیشه مخاطبان است. به همین جهت، در بسیاری از آیات قرآن، بنا به اقتضای حال و موقعیت، این

روش به صورت‌های مختلف و با شیوه‌ای دلنشین یافت می‌شود.
با استفاده از اسلوب تأکید در آیات قرآن کریم می‌توانیم به مراد جدی خداوند نائل شویم.
البته شاخص لفظی و بیانی تأکید را باید در کنار سایر شاخص‌ها در نظر گرفت و در رتبه‌بندی و مراتب فضایل و رذایل اخلاقی از آن استمداد جست.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، ۱۴۱۵ ق، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، چ اول.
۲. انصاری، ابن هشام، ۱۴۱۵ ق، شرح قطر الندی و بیل الصدی، المحقق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، قم، نهضت، الطبعة الرابعة.
۳. باقلانی، قاضی ابوبکر، ۱۴۰۶ ق، اعجاز القرآن، تحقیق شیخ عمادالدین احمد حیدری، بیروت، دار احیا العلوم.
۴. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، ۱۹۸۴ م، الاعجاز البیانی للقرآن، القاهرة، دار المعارف، الطبعة الثالثة.
۵. جاحظ، عمرو بن بحر، بی تا، البیان و التیسین، محقق بو ملحم علی، بیروت، دار و مکتبه الهلال، بی جا.
۶. جرجانی، عبدالقادر، ۱۳۳۱ ق، دلائل الاعجاز فی علم المعانی، به کوشش محمد رشیدرضا، قاهره، مکتبه القاهره، بی جا.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، تفسیر تسنیم، قم، مؤسسه اسراء.
۸. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، فرهنگنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۹. رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیا التراث العربی، چ سوم.
۱۰. رزاقی، ابوالقاسم، ۱۳۸۳، سوگندهای قرآن، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول.
۱۱. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، ۱۴۳۰ ق، البرهان فی علوم القرآن، بیروت - لبنان، دار الفکر، بی جا.
۱۲. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، چ سوم.

۱۳. سعیدی روشن، محمدباقر، ۱۳۸۳، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول.
۱۴. سلامه، محمدحسین، ۲۰۰۲ م، الاعجاز البلاغی فی القرآن الکریم، القاهرة، دار الآفاق العربية، الطبعة الاولى.
۱۵. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، ۱۴۱۲ ق، فی ظلال القرآن، بیروت - قاهره، دار الشروق، چ هفدهم.
۱۶. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، ۱۳۶۳، ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، مترجم سید مهدی حائری قزوینی، تهران، امیرکبیر، چ اول.
۱۷. شرتونی، الرشید، ۱۴۱۷ ق، مبادئ العربية، تنقیح و اعداد، حمید محمدی، قم، مؤسسه دار الذکر، الطبعة الاولى.
۱۸. طالقانی، محمود، ۱۳۶۲، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ چهارم.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چ پنجم.
۲۰. طیب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، چ دوم.
۲۱. عظیم‌زاده اردبیلی، فائزه، ۱۳۸۰، نگرشی نوین بر تاریخ و علوم قرآنی، تهران، بنیاد قرآن، چ اول.
۲۲. العلوی الیمنی، یحیی بن حمزه بن علی ابن ابراهیم، ۱۴۲۹ ق، الطراز عن وجوه القرآن، بیروت، المكتبة العصرية، بی جا.
۲۳. معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۸، علوم قرآنی، قم، یاران، چ دهم.
۲۴. معصومی طهرانی، احمد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، مهدب مغنی اللیب، تهران، غدیر، چ اول.
۲۵. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ اول.
۲۶. هاشم‌زاده هریسی، هاشم، ۱۳۷۳، شناخت سوره‌های قرآن، بی جا، صدر.
۲۷. هاشمی، احمد، بی تا، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا.